

شپین مثل شیر
فیلمنامه ای از عباس احمدی



سگانس افتتاحیه

خارجی، روز

(نمای هوایی) تهران، میدان سپه. یک روز پاییزی. نزدیکی های غروب آفتاب. دوربین به طور افقی حرکت می کند. به بالای ساختمان وزارت امور خارجه می رسد. از آن می گذرد. به بالای زندان می رسد. (پان عمودی) دوربین به سوی زمین پایین می آید. سطح خیابان، روبروی زندان. (نمای دور) دیوار های بلند و خاکستری. زندان. (نمای متوسط) درهای بسته ی زندان (پان افقی) دوربین به سمت چپ حرکت می کند و قسمتی از دیوار را نشان می دهد. (نمای متوسط) جوانی به دیوار تکیه داده است. حدود بیست و چهار سال دارد. موهای بلندی دارد. موهایش تا روی شانه می رسد. پیراهن آستین بلند سفید و شلوار بلند سفید و کفش سفید پوشیده است. یقه ی پیراهن اش باز است. پیراهن اش را توی شلوارش کرده است. سربند سفیدرنگی به سر بسته است. (نمای درشت) تصویر درشت یک شیر روی پیراهن مرد جوان. (نمای متوسط) جوان (نمای دور) دیوار زندان (پان عمودی) دوربین به سمت پایین حرکت می کند. (نمای متوسط) لاشه ی شیری روی زمین افتاده است. (نمای درشت) چشم های شیر از حلقه در آمده است. (نمای درشت) پای چپ و دست راست شیر، بریده شده است. (دوربین به عقب می رود)

سگائمی دو

خارجی، روز

(نمای دور) دوازده پسر بچه وارد کادر می شوند. به لاشه ی شیر، تازیانه می زنند. حدود دوازده سال دارند. سرهایشان را از بیخ تراشیده اند. پیراهن آستین بلند سیاه و شلوار بلند سیاه و کفش سیاه پوشیده اند. یقه ی پیراهن شان را بسته اند. پیراهن شان را روی شلوار انداخته اند. سر بند سیاهی به سر بسته اند.

(نمای متوسط) دختر بچه ای به آن ها نگاه می کند. حدود دوازده سال دارد. خود را، سر تا پا، در چادر مشکی پوشانده است. فقط گردی صورتش بیرون است.

(نمای متوسط) دختر بچه به طرف پسر بچه ها می رود.

(نمای متوسط) دختر بچه روی لاشه ی شیر مرده، تف می اندازد.

پسر بچه ها با هم دم می گیرند و سینه می زنند. صدای آن ها اوج می گیرد.

(دوربین عقب می رود و به سوی بالا حرکت می کند)

سگائمی سه

خارجی، روز

(نمای دور) پوستر عظیمی از یک پیرمرد ریشو و اخمو که بر روی ساختمان بلندی نقاشی شده است.

(دوربین به سوی پوستر پیش می رود)

(نمای متوسط) دو چشمان نافذ پیرمرد ریشو به پسر بچه ها نگاه می کند.

(نمای دور) پسر بچه ها همچنان، دایره وار، دور لاشه ی شیر حلقه زده اند و سینه می زنند.

(دوربین به طرف پایین حرکت می کند و به طرف پسر بچه ها، می رود.)

(نمای دور) مرد جوان به دیوار زندان تکیه داده است.

(نمای متوسط) مرد جوان به پسر بچه ها نگاه می کند

(نمای متوسط) مرد جوان به سوی لاشه ی شیر مرده می رود.

(نمای متوسط) مرد جوان به پوستر پیرمرد ریشو نگاه می کند

(نمای متوسط) مرد جوان دستش را به بالا گره می کند و شروع می کند به فریاد زدن. چیزهایی می گوید، اما در همه ی سینه زنان به گوش نمی رسد.

(نمای دور) در زندان باز می شود. دوازده زندانبان، دوان دوان، بیرون می آیند. حدود بیست و چهار سال دارند. سرهایشان را از بیخ تراشیده اند. پیراهن آستین بلند سیاه و شلوار بلند سیاه و کفش سیاه پوشیده اند. یقه ی پیراهن شان را بسته اند. پیراهن شان را روی شلوار انداخته اند. سر بند سیاهی به سر بسته اند

(نمای دور) زندانبانان، مرد جوان را کشان کشان به سوی زندان می برند.

(دوربین عقب می رود و به سوی بالا حرکت می کند)

(نمای دور) پوستر عظیم پیرمرد ریشو و اخمو.

(دوربین به سوی پوستر پیش می رود)

(نمای متوسط) دو چشمان نافذ پیرمرد ریشو به زندانبانان نگاه می کند.

(نمای متوسط) زندانبانان و مرد جوان به در زندان رسیده اند. وارد زندان می شوند. در

زنداد بسته می شود.
(نمای دور) در زندان
(فید اوت - فید این)

سگانس چهار

خارجی، روز
(نمای دور) در زندان باز می شود. لاشه ای به بیرون پرتاپ می شود.
(پان عمودی) دوربین به سمت پایین حرکت می کند.
(نمای متوسط) لاشه ی مرد جوان بر روی زمین افتاده است.
(نمای درشت) چشم های مرد جوان از حدقه در آمده است
(نمای درشت) پای چپ و دست راست مرد جوان، بریده شده است.
(دوربین به عقب می رود)

سگانس پنج

خارجی، روز
(نمای دور) دوازده پیرمرد وارد کادر می شوند. به لاشه ی مرد جوان، تازیانه می زنند.
حدود هفتاد سال دارند. سرهایشان را از بیخ تراشیده اند. پیراهن آستین بلند سیاه و شلوار بلند سیاه و کفش سیاه پوشیده اند. یقه ی پیراهن شان را بسته اند. پیراهن شان را روی شلوار انداخته اند. سر بند سیاهی به سر بسته اند.
(نمای متوسط) پیرزنی به آن ها نگاه می کند. حدود هفتاد سال دارد. خود را، سر تا پا، در چادر مشکی پوشانده است. فقط گردی صورتش بیرون است.
(نمای متوسط) پیرزن به طرف پیرمرد ها می رود.
(نمای متوسط) پیرزن روی لاشه ی مرد جوان، تف می اندازد.
پیرمردها با هم دم می گیرند و سینه می زنند. صدای آن ها اوج می گیرد
(دوربین عقب می رود و به سوی بالا حرکت می کند)

سگانس شش

خارجی، روز
(نمای دور) پوستر عظیمی از یک پیرمرد ریشو و اخمو که بر روی یک ساختمان بلند نقاشی شده است.
(دوربین به سوی پوستر پیش می رود)
(نمای متوسط) دو چشمان نافذ پیرمرد ریشو به لاشه ی مرد جوان نگاه می کند.
پیرمرد ها با هم دم می گیرند و سینه می زنند. صدای آن ها اوج می گیرد
(نمای متوسط) لاشه ی مرد جوان
(نمای درشت) لب های مرد جوان به حرکت می آید
مرد جوان، خطاب به پوستر، چیزهایی فریاد می زند اما، صدای همسرایان نعره ی مرد جوان را می پوشاند و آن را خفه می کند.

سگائس اختتامیه

(نمای دور) در افق، صف درازی می گذرد. شیخ پیرمرد ریشو با داس اجل در جلو. سپس، شیخ دوازده پیرمرد، بعد از آن، شیخ پیرزن، آنگاه، شیخ دوازده زندانبان، پس از آن، شیخ دوازده پسر بچه و سرانجام، شیخ دختر بچه. در انتهای صف، قفسی بر روی گاری چرخداری کشیده می شود. لاشه ی مرد جوان و لاشه ی شیر در این قفس دیده می شود. اشباح با هم دم می گیرند و سینه می زنند. صدای آن ها به صورت زمزمه ی گنگی به گوش می رسد.

(نمای دور) صف اشباح در افق دور می شوند و صدای آن ها به تدریج خاموش می شود.

(فید اوت)

پایان

Zendan01.vnf

Email: abbas.ahmadi@mailcity.com

Web: <http://news.gooya.com/ahmadi.php>